

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۹

دوره ۲۱- شماره ۸۱- پاییز ۱۴۰۳- صص: ۱۸۱-۱۹۹

مقاله پژوهشی

نقش حبّ در قوس صعودی از دیدگاه ابن عربی

^۱ فرشته نجفی

^۲ منیرالسادات پورطولمی

^۳ سوسن آل رسول

چکیده

ثمره حبّ حق در شناخته شدنش بعد از تعیین پذیری و کثرت در قوس نزول، در حرکت از کثرت به وحدت، در قوس صعود برای بازگشت به حق است. در قوس صعود نقش باطنی را حبّ و نقش ظاهری را شناخت و معرفت مخلوق ایفای-نماید. در واقع قوس صعود را حق با حبّش در باطن مخلوق می‌پیماید. کمال جذبه‌های خلقت در قوس نزول، خلق جوهره انسان کامل است و کمال عینی آن جذبه و ظهور آن جوهره در قوس صعود، انسان کامل است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف پاسخ به این سوال است که از دیدگاه ابن عربی چگونه حبّ الهی می‌تواند در هر مرتبه عامل اصلی رسیدن به مرتبه فناء فی الله و بقاء بالله باشد، ارتباط حبّ حق به شناخته شدن در قوس نزول و غایت حبّ الهی در قوس صعود را بررسی می‌نماید. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که در سایه حبّ می‌توان غایت قوس نزول و غایت قوس صعود را تنها در انسان کامل و به واسطه او محقق دانست. عشق و حبّ حق تعالی به ظهور انسان کامل به عنوان تجلی تامّ و اتمّ اسماء و صفاتش نیز غایت حرکت حبّی در قوس نزول است، همچنان که اتحاد و فنای در حق که تنها طریقیست حبّ حقیقی انسان کامل است، به عنوان غایت این حرکت در سیر صعودی بیان شده است. لذا عشق هم طریق و هم غایت دو قوس نزول و صعود است.

کلیدواژه‌ها: عشق، حبّ الهی، قوس صعود، قوس نزول، ابن عربی، انسان کامل.

۱- دانشجوی دکتری، عرفان اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

۲- دانشیار گروه عرفان اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

نویسنده مسئول: poortolami@kia.ac.ir

۳- استاد گروه عرفان اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

پیشگفتار

با شناخت ذات حق تعالی از کمالات اسمائی خویش، حرکتی حبی و انگیزش و رقیقه عشقی برای ظهور آن کمالات حاصل می‌شود که تعبیرهایی همچون حدیث "کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" و یا تعبیرهای ذوقی همچون "نکورو تاب مستوری ندارد" اشاره بدین معنا دارند. اما چون در آن مقام هنوز غیر در مقابل نیست و قابلی برای قبول فیض وجود ندارد، این حرکت حبی در مقابل خود قابلی برای پذیرش و فیض نمی‌بیند، و در مقام تعیین اول کثرتی وجود ندارد. با توجه به این که از یک سو فیاض علی‌الاطلاق نمی‌تواند بدون افاضه باشد و از سوی دیگر، برای قابل مقابلی وجود ندارد، رحمت ذاتی حق که ظهور و پیدایی اوست، بر خفا و بطون، سبقت می‌گیرد. این رحمت گسترده الهی سبب می‌شود که آن قابل را ایجاد کند. در نتیجه، بار دیگر حرکت حبی رحمتی با توجه ایجاد و شکل تأثیری جریان می‌یابد. بدین طریق تعیین ثانی به واسطه آن ظاهر می‌شود و اسماء در آن جلوه می‌کنند. ابن عربی و پیروانش که به "وحدت شخصی وجود" معتقدند خداوند را تنها وجود حقیقی می‌دانند و این حرکت را "حرکت حبی" نامیده‌اند. همان‌طور که آغاز و صدور جهان، بر مبنای حرکت حبی است، رجوع و بازگشت آن نیز تنها به واسطه حب حقیقی خداوند انجام می‌گیرد، چراکه همه عالم در جستجوی مرکزی برای تعالی و در طلب دائمی برای مستقری همیشگی و همگانی است و چون این طلب بی‌پایان است، در امداد الهی نیز تعطیلی نیست و آفرینش همچنان تداوم دارد.

بیان مسأله

عشق و محبت از اساسی‌ترین مباحث عرفان نظری و عملی است. در واقع تجلی عشق است که تمام مراتب خلقت را ایجاد می‌کند و به ظهور می‌رساند. در مسیر کمالیه موجودات به سوی حق نیز همین عشق است که ایجاد حرکت و کمال می‌کند و مرتبه به مرتبه آن‌ها را به وصال حق می‌رساند. به گفته ابن عربی و بسیاری از عرفای پیرو نظریات و آراء وی، همه هستی یک حقیقت است و آن حقیقت وجود حق است. این حقیقت واحد در مرتبه ذات ناشناخته، مستور و کنز مخفی است، اما اشتیاق دارد که شناخته شود. این شناخته شدن که هدف غایی خلقت بوده در قوس صعود و به توسط انسان کامل حاصل می‌شود. این شناخت حضوری که در واقع خود نوعی وصال است تنها در سایه حب الهی تحقق می‌یابد. اکنون باید دانست این حب چگونه می‌تواند در مراحل

مختلف سلوک در قوس صعود رخ نماید و در هر مرحله ای چه نقشی در این حرکت صعودی دارد؟ و ارتباط آن با غایت قوس نزول و قوس صعود چیست؟

پیشینه تحقیق

درباره موضوع مقاله حاضر مقالاتی به رشته تحریر درآمده است که عبارتند از:

۱- حرکت حبی و غایت آن از دیدگاه ابن عربی و ملا صدرا، به قلم مرتضی شجاری، فریباسادات مختاری، که در نشریه پژوهشنامه عرفان، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، شماره ۷ به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله بر این باور است که وحدت وجود، موضوع و غایت حرکت حبی، حق تعالی است، زیرا غیر از حق، باطل محض است و همچنین عنوان می کند که، عشق و پیدایش انسان کامل دو تعبیر مشهور از غایت حرکت حبی در سیر نزولی است، هم چنان که "اتحاد" و "فناي عاشق در معشوق" به عنوان غایت این حرکت در سیر صعودی بیان شده است.

۲- حرکت حبی و انسان کامل (از نگاه عرفان)، به قلم محمدحسن علیپور که در هفت آسمان (تابستان ۱۳۸۸، سال یازدهم، شماره ۴۲) به چاپ رسیده است. به گفته نویسنده این مقاله، نخستین بار، ابن عربی آموزه "حرکت حبی" را پیشنهاد و انقلابی در فهم هستی و تحلیل آفرینش و بازگشت، آفرید. کاوش در نسبت "حرکت حبی" و "انسان کامل" گره از برخی پیچیدگی های معرفت عملی و نظری خواهدگشود.

۳- چستی عشق الاهی و کارکرد آن در قوس صعود و نزول از دیدگاه ابن عربی، به قلم قاسم کاکایی، منصوره رحمانی، که در فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۱۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴، پیاپی ۵۶، به چاپ رسیده است. نویسندگان مقاله، عشق از دیدگاه ابن عربی را بررسی می نمایند و عنوان می کنند که نزد ابن عربی مقام عشق بسی شریف است. چراکه اصل و اساس هستی و انگیزه تجلیات جمال مطلق و گوهر هستی انسان، کامل ترین آینه دار جمال ربوبی، جز عشق نیست.

۴- حرکت حبی در آفرینش و رابطه آن با نفس رحمانی حق، به قلم فاطمه عباسی که در پژوهشنامه ادیان، بهار و تابستان ۱۳۹۰، دوره ۵، به چاپ رسیده است. نویسنده این مقاله عنوان کرده که محبت مقام الاهی است، حق تعالی خود را به محبت وصف نموده و به صفت ودود خوانده است. این از آن روست که او ابتدا به خود محبت ورزید. آنگاه دوست داشت که خود را در غیر مشاهده کند، پس عالم را به صورت جمال خویش آفرید. به عالم نظر کرد و به آن محبت ورزید، همین حب به شناخته شدن اسماء و صفات حق که از طریق نفس الاهی تحقق علمی و عینی یافت، دلیل خلقت و آفرینش عالم است.

اما آنچه مقاله حاضر بدان پرداخته و در پی اثبات آن بوده عبارت است از نقش حبّ در هریک از مراحل سلوک و اینکه چگونه حب می تواند سالک را به سمت غایت قوس صعود سوق دهد و

توجه به این نکته که غایت قوس نزول و غایت قوس صعود در انسان کامل تحقق پیدامی کند. ظهور عشق در قوس نزول تنها در انسان کامل محقق است که قابلیت اظهار تمام کمالات الهی را کامل و جامع دارد و در قوس صعود نیز اتحاد و فنای عاشق و معشوق و لذا ظهور تام عشق، تنها در انسان کامل حاصل می شود.

مبانی نظری

حرکت حبی

برای شناخت مقصود عارفان از "حرکت حبی" ابتدا باید تعریفی از "حب" ارائه دهیم. حب دوستی و محبت است. حب مفرط را عشق گویند. ذوالنون مصری در مرتبه حب بود که درباره اش گفته اند "هذا حب الله مات فی حب الله فهو قتیل الله". (سجادی، ۱۳۹۳: ۳۱۰)

حب یعنی خلوص دل و صفای آن از تیرگی های عوارض، به طوری که در دل جز اراده محبوب چیزی نماند، هنگامی که میل نفس فقط به سبیل الهی متوجه گردد و تمام راه های دیگر فراموش شوند، به نحوی که این اشتیاق از کدورت ها و تاریکی های هر راهی جز طریق الهی خالص گردد و علاقه فقط به خداوند تعلق گیرد، حب نامیده می شود. تبلور این امر را هنگامی که پرده ها کنار رود و حبی جز حب حق نماند، می توان دید. (کاکایی رحمانی، ۱۳۹۴: ۸۴۶۹)

عارفان حب را چشیدنی می دانند و نه قابل بیان و تعریف. انسان زمانی می تواند از حب و عشق صحبت کند که مفهوم آن را با تمام وجود درک کرده باشد. چون حب هم به خدا و هم به انسان نسبت داده می شود. مفهوم عشق هم مانند وجود بدیهی است. بنابراین مفهوم عشق و حب را کسی که چشیده باشد به خوبی درک می کند و با تعریف نمی توان عشق را بیان کرد، چون مفهوم مخفی است. با مطالعه در کتاب های عرفانی که خداوند را با عشق توصیف می کنند، چگونه می توان با بیان کلمات و الفاظ مفهوم عشق را معرفی کرد؟ چنان که مولوی می گوید:

شرح عشق از من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زان که تاریخ قیامت را حد است حد کجا، آن جا که وصف ایزد است؟
(مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۱۹۰-۲۱۸۹)

از دیدگاه عرفا حرکت حبی دو گونه است :

۱- اساسی ترین اصل آفرینش، عشق حق به جمال خویش است و این که عشق او اصلی ترین و حقیقی ترین عشق ها به آن معشوق حقیقی است و همچنین عشق سبب مظهر آفرینی و آینه سازی او گشته است. (عطاری، ۱۳۸۷: ۸۲) بنابراین حرکتی که موجب ظهور اسماء و صفات خداوند می شود، حرکت حبی است که در همه ارکان عالم هستی جاری و ساری است.

۲- گاهی از حرکت حبی به «ایجاد تدریجی و اظهار کمال» تعبیر می کنند. از دیدگاه ابن عربی، عارف بزرگ، حرکت همیشه حبی است و هدف اصلی در حرکات، حرکت عالم از عدم به سوی

وجود است و حرکت وجود عالم حرکت حبی می‌باشد. چنان که موضوع حرکت حبی هم بنابر «وحدت وجود» یقیناً، وجود است و غیر از او، عدم می‌باشد و عدم هیچ حکمی نمی‌پذیرد و آن وجود یگانه، «خداوند» است. بنابراین موضوع حرکت حبی، خداوند می‌باشد. چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید «یحبههم و یحبونه» (مائده: ۵۴)؛ یعنی از عشق حق به خلق و از عشق خلق به حق سخن می‌گوید و در عالم هستی سخن از دو ساحت در میان است:

الف) ساحت ذات، بنابر حدیث قدسی «کنز کنت...» که خداوند دوست داشت گنج مخفی را آشکار کند و این عشق، آفرینش و هستی را به وجود آورد.

ب) ساحت صورت‌ها، تجلیات ذات یگانه می‌باشد که عشق بازگشت به ذات الهی را دارند و این تجلیات با ذات الهی دوگانگی ندارند و از یک وجود واحد هستند و عاشق وصل خویش می‌باشند. مولوی در فرآیند بنیادین هستی می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کاو دورماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۴-۱)

حب الهی

حب الهی عبارت است از تطهیر باطن بنده از غیر خدا و خالی نمودن وجودش از هر مانعی که بین او و خدایش فاصله انداخته تا به جز حق نشنود و جز باحق نبیند و جز با حق نگوید. (عباسی، ۱۳۹۱)

حب از یک جهت به انسان و از جهت دیگر به خدا نسبت داده می‌شود. اما بنابر وحدت شخصی وجود، اطلاق حب بر خداوند بر سبیل حقیقت است و در غیر از خداوند مجازی است؛ اولاً، همچنان که وجود، اطلاقش مجازی است، محبت نیز به انسان، مجازاً اطلاق می‌شود و ثانیاً، جز او موجودی نیست و تمامی کائنات جلوه‌های مختلف حق تعالی هستند. از این رو عاشق حقیقی و معشوق حقیقی خداست. (شجاری فرضی، ۱۳۹۶: ۱۱۸-۱۰۱)

بسیاری از عرفا و صوفیه بر این باور هستند که آن چه انسان را در قوس صعود بالا می‌برد و به تدریج او را موفق می‌کند حجاب‌ها را پشت سر گذاشته به خداوند نزدیک‌تر شود، بیش از آنچه محصول خود و اراده و تلاش و کوشش انسان باشد ریشه در محبت خداوند به انسان دارد. ابن عربی می‌گوید: حب بالاترین مقامات و احوال و اساس آن است و هرچه جز آن در وی دارد، فرع آن است. پس سزاوار است که همه مقامات و احوال، بدان بازگردند و معنایی که برای تو سودمند است آن است که امر جامع و اصل کلی، همان مقام اصل وجود است، سبب و مبدا علم و ممد اوست، و او

محمد (ص) است که وی را به عنوان حبیب و دوست خود اتخاذ کرده است، در هنگامی که غیر او را خلیل و رستگار و صفی برگزید. (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۹۲) پس خداوند عزیز و بزرگ محبت را که یکی از مقامات است به یکی از آفریدگان که سرور ما محمد (ص) است، عطا فرمود که باحب و دوستی، هستی خارجی، تحقق می یابد. (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۹۳)

ابن عربی در کتاب الفتوحات المکیه در پاسخ این سوال که ما شراب الحب؟ (شراب دوستی چیست؟) فرموده است تجلی متوسطی است میان دو تجلی دیگر و آن تجلی دایمی است که منقطع نمی شود و آن بالاترین مقامی است که تجلی می کند حق تعالی در آن مقام برای بندگان عارفش.

سپس می افزاید: پس همانا بدان که حب و دوستی دارای سه مرتبه است یکی حب طبیعی است و او همان حب عوام است و غایت آن اتحاد در روح حیوانی است ... و در نهایت آن عمل نکاح است... و مرتبه دیگر آن حب الهی و خداوندی است و او همان عشق و محبت خداوند به بنده است و نیز محبت بنده نسبت به خداوند که در قرآن نیز آمده است: خداوند بندگان مؤمنش را دوست دارد و آن ها نیز خداوند متعال را دوست دارند و نهایت این درجه از حب آن است که مشاهده کند بنده مظهر حق است، او برای حق ظاهرشونده مانند روح نسبت به جسم است. باطنش غیبی است که هرگز ادراک نمی شود تا ابد و مشاهده نمی کند آن را مگر محب و نیز این که حق نیز مظهری برای بنده خواهد بود... و اما حب الهی ثمره اسم الجمیل خداوند است و نیز النور، پس مقدم می شود این نور به اعیان ممکنات. (ابن عربی، فتوحات مکیه - ج ۲ ص ۱۱۱)

امام سجاد (ع) در آغازین جملات دعای اول صحیفه سجادیه می فرمایند: ثم سلک لهم طریق اداته و بعثهم فی سبیل محبتہ. پس موجودات را در سیر اراده اش به حرکت وا داشت و آفریدگان را در راه محبتش برانگیخت و آفرید. (صحیفه سجادیه، ۱۳۸۱: ۱۶)

به همین ملاحظه، هر حرکتی که در عالم امکان، از مادی و مجرد رخ می دهد، نیز از مصادیق همین حرکت حبی است. زیرا حکما در توصیف این مسأله، خروج از قوه به فعل و از نقص به کمال و از باطل به حق را منظور کرده اند. (عباسی، ۱۳۹۰: ۵۴)

حب در مراحل قوس صعود

همان گونه که آغاز و صدور جهان بر میل حبی استوار است، رجوع و بازگشت نیز با جنبش حبی در جست و جوی معبود و معشوق هستی، فرجام می یابد. چراکه همه عالم در تکاپویند تا مرکزی برای تعالی و مستقری همیشگی و همگانی بیابند و از آنجا که تکاپو و طلب بی پایان است، در امداد الهی نیز تعطیلی نیست و آفرینش همچنان در تداوم است و بازگشت نیز برقرار. (علی پور، ۱۳۸۸: ۸۲-۵۷)

از نگاه ابن عربی، این حرکت فراگیر، "مدار نزول و صعود" را توأمآ پوشش می دهد. حب در قوس صعود، کشش و جاذبه ای است که موجودات را به سوی مبدا خلقت هدایت می کند. این

کشش در انسان و در مراتب بالاتر و با تکیه بر انجام از سر صدق شریعت نبی، به "طلب تبدیل می‌گردد. سلوک ابن عربی انتقال از مقامی به مقامی و از اسمی به اسمی و از تجلی به تجلی دیگر است، و سالک در مقامات و حالات و تجلیات دورمی‌زند و برای آن که صید خدا شود باید خود را شایسته لطف و عنایتش کند. اولین قدم در این راه آن است که او را طلب‌کند و تمنای تقرب به او را داشته‌باشد. معشوق، نیاز و دلبستگی خالصانه را نادیده نمی‌گیرد. (چیتیک، ۱۳۸۹: ۲۳۸). ابن عربی، شریعت را نقطه آغاز سلوک سالک می‌داند و چنین می‌گوید: فالول مایجب علیک طلب العلم الذی تقوم بها طهارتک و صلواتک و حیانتک و تقواک و هو یشیر هنا الا علم الفقه. یعنی: نخستین چیزی که بر تو واجب است، این است که طلب علم کنی، علمی که مقوم طهارت و اقامه نماز و حیات و تقوای تو است. در این جا ابن عربی به علم فقه اشاره می‌کند آنگاه به زهد، عزلت و توکل. توالی مقامات و احوال کرامات می‌پردازد. به عقیده وی اساس سلوک، عمل به کتاب و سنت است که ما را به شارع که خدای بزرگ است می‌رساند که سیر در ناسوت می‌باشد. آنگاه قلب، به حق متوجه می‌شود و این امر به سفر تعبیر می‌گردد (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۲۰)

ابن عربی در کتب و آثارش درباره قلب و پاک گردانیدن آن از پلیدی‌ها سخن گفته و معارف الهی را که از سوی خداوند، در قلب پاک عارف هویدا می‌گردد، ستوده و بر علوم و معارف دیگر، که از راه فکر و نظر و عقل به دست می‌آید برتری داده و ادعا کرده است که علوم وی و اصحابش از طریق فکر و نظر نیست، بلکه فیض و موهبت الهی است که خداوند علی‌الدوام فیاض و وهاب است و قلب پاک هم همواره پذیرنده و قابل، که چون قلب از زنگ کدورات پاک‌شود و از جمیع اغیار حتی از افکار و انداز خالی‌گردد، انوار غیب و معارف الهی به اندازه پاکی و خلوصش به آن می‌تابد. (ابن عربی، ۱۳۶۷: ۱۷۸).

مساله "حب الهی" دو جنبه دارد: یک جنبه اشتیاق حق است به خلق و جنبه دیگر اشتیاق خلق است به حق. اشتیاق حق به خلق همان اشتیاق کل است به اجزایش. این اشتیاق به دو صورت ظهور می‌یابد: صورت اول اشتیاق ذات الهی است به ظهور در صحنه وجود خارجی. این تمایلی است که علت آفرینش است (حدیث کنز). صورت دوم اشتیاق حق متجلی در صورت‌های وجود است به بازگشت به خود یعنی تمایل کل متعین به صورت جزء است به بازگشت به کل عام. این همان تمایل خلق به حق نیز هست. زیرا شخص مشتاق درحقیقت عین همان چیزی است که بدان اشتیاق دارد، اگرچه از حیث تعیین با هم تغایر داشته‌باشند. خداوند متعال خطاب به داوود می‌فرماید: "یا داوود انی اشدشوقا الیهم" یعنی به کسانی که به او اشتیاق دارند. بنا بر این خلق مشتاق به حق هستند و چون جزء به کلش بازگردد با هم ملاقات می‌کنند. لیکن این لقاء چنانکه ابن عربی می‌گوید لقاء خاصی است. زیرا که این لقاءات دو چیز مختلف با هم نیست. بلکه

درحقیقت این یک چیز است که با خودش ملاقات می‌کند. بنا براین "حب" مدام موجود است، و میان حق و خلق تبادل می‌شود. شوق و حنین و لقاء هم مدام موجودند چراکه حق مدام در صورت‌های خلق ظهور می‌یابد و این به انگیزه "حب" مستور در اوست که وی را دائما به سوی ظهور می‌خواند. خلق هم دائما در حال فنا است چراکه "حب" مخفی در آن مدام آن را به سوی جدایی از صورت‌ها و بازگشت به اصل می‌خواند. این دایره وجود است. ابتدای آن حب است و فراق و آخرش حب است و ملاقات. محور این دایره حق است و محیطش تعداد بی‌شماری از جلوه‌گاه‌های وجود. هرکدام از این جلوه‌گاه‌ها از مرکز جدا شده و به سوی او بازمی‌گردند (عفیفی، ۱۳۹۶: ۳۶۵).

در حرکت صعودی، هر پدیده‌ای در جست و جوی کمال نهایی خویش است. هر موجودی جزئی جدا مانده از حقیقت خود است که برآیند تمام تحرکاتش "یافتن اصل و حقیقت خویش" خواهد بود. همان حبی که به آفرینش انجامید، بازگشت را نیز فراهم می‌آورد. بنابراین قوس صعود، "نتیجه و میوه" حب ذات حق در قوس نزول می‌باشد.

سریان عشق در قوس نزول و صعود

عشق و محبت از اساسی‌ترین مباحث عرفان نظری و عملی است. در واقع تجلی عشق است که تمام مراتب خلقت را ایجاد می‌کند و به ظهور می‌رساند، این عشق که عامل ظهور موجودات در مراتب مختلف است، در تک تک آن‌ها سریان یافته و در مسیر کمالیه آن‌ها به سوی حق نیز همین عشق است که ایجاد شوق و حرکت به سوی کمال می‌کند و آن‌ها را مرتبه به مرتبه به حق می‌رساند. پس می‌توان عشق را یک بار در قوس نزول و یک بار در قوس صعود نگریست. (آل رسول، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

پیدایش هر موجودی در قوس نزول به واسطه عشق الهی است و آفرینش حاصل عشق است. در قوس نزول هدف عشق خانه گزیدن در مظاهر حق است و این عشق حق به خلق است که در قرآن با "یحبههم" از آن تعبیر می‌شود. در این سیر، عاشق حق و معشوق خلق است. اما در قوس صعود که جهت آن عکس است، عشق مایل به بازگشتن به مأوای اصلی خویش است و این عشق خلق به حق است که در قرآن از آن به "یحبونه" یاد می‌شود.

به عبارت دیگر، عشق از یک سو، اشتیاق گنج پنهان است که می‌خواهد در موجودات تحقق یابد تا با آن‌ها و برای آن‌ها آشکار شود. از سوی دیگر، شور و شوق موجودات به خدا، یا عشق خدا به خود است. چون خدا خالق و مخلوق و عاشق و معشوق است و این دو حرکت، یعنی عشق خدا به ظهور در موجودات و گرایش و عشق موجودات به یگانه شدن با اسما با دو قوس نزول و صعود، تطبیق می‌کند که یکی فیضان پایدار وجود و دیگری بازگشت به سوی ربوبیت است.

عشق از دیدگاه ابن عربی، عارف بزرگ اسلامی، از اسرار الهی است و همچنان که قلم تاب نوشتن از عشق را ندارد، حد و تعریف منطقی هم قادر به تحلیل چیستی عشق نیست. هرکس عشق را تعریف کند در واقع آن را نشناخته است. کسی می‌تواند عشق را بیابد که جرعه‌ای از این جام نوشیده باشد. کسی که گوید از جام شراب عشق سیراب شدم، آن را نشناخته چون عشق شرابی است که کسی را سیراب نمی‌کند. (انصاری، ۱۳۷۰: ۸۸)

نزد ابن عربی مقام عشق بسی شریف است. چراکه اصل و اساس هستی و انگیزه تجلیات جمال مطلق و گوهر هستی انسان، کامل‌ترین آینه‌دار جمال ربوبی، جز عشق نیست. هرچند سخن در باب عشق چندان ساده نیست چرا که عشق چشیدنی است نه شنیدنی و گفتنی. عجیب است که همین معنای بلند، خمیرمایه فطرت و نهاد آدمی است. ابن عربی عشق را دین و ایمان خود می‌داند و جایی سکنی می‌گزیند که کوی عشق باشد. (کاکایی و همکار، ۶۹-۸۴: ۱۳۹۴)

با این تعاریف عشق را می‌توان در مسیر نزولی و هم صعودی غایت حرکت حبی دانست که در انسان کامل متبلور می‌شود. عشق، اشتیاق و نیاز است. اگرچه خداوند در ذات خویش فراتر از هر نیازی است؛ ولی در مرتبه صفاتش می‌گوید: "دوست داشتم شناخته شوم، پس جهان را آفریدم." به نحو مشابه، عشق پروردگار به پیامبر بود که موجب شد بگوید: "اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم." لذا عشق خدا به اظهار گنج نهان به واسطه پیامبران و اولیا و به تعبیر دقیق‌تر انسان کامل، نیروی محرکه در آفرینش جهان توسط او بود. در نتیجه عشق در تار پود جهان و همه ذرات آن جریان دارد. هر جنبش و فعلیتی ریشه در آن عشق ازلی دارد. صورت‌های جهان، چیزی جز انعکاس‌های وجود یگانه‌اش نیست. (چیتیک، ۱۳۸۲: ۲۲۸)

نقش محبت در قوس صعود

همان‌طور که گفته شد محبت و عشق لطیفه‌ای معنوی و عقلانی و از عالم بالاست و اگرچه قابل تعریف دقیق نمی‌باشد، اما به وسیله ذوق قابل ادراک است و حقیقت مجهولی نیست، در عین حال تصورش بسی دلنشین و ارزشمند و بی‌نظیر است. زیرا اموری که از جمله معلومات، به‌شمار می‌آیند، دو قسمند: بعضی تعریف منطقی دارند و بعضی به‌گونه‌ای است که نمی‌توان آن‌ها را تعریف کرد. عشق و محبت هم از نظر دانشمندان از اموری است که تعریف منطقی نمی‌شود، تا با آن تعریف افرادی را که به این موهبت و نعمت نایل آمده‌اند معرفی نمود. بنابراین ماهیت عشق تعریف نمی‌پذیرد، در عین حال که منکر وجود آن نمی‌توان شد. (غراب، ۱۳۸۵: ۶۵)

محبت از جمله صفات ذاتی خداوند است و همان‌طور که ذات حق ناشناختنی است حقیقت محب نیز شناختنی نیست. محبت آن است که قلب سالک (فقط به محبوب) تعلق‌گیرد، میان همت و انس، در بذل (جان برای محبوب) و منع (توجه قلب به غیر محبوب) بر افراد.

محبت نخستین وادی از وادی‌های فناست و گردنه‌ای است که از آن بر منزل‌های محو (فنا)ی افعال و صفات) سرازیر توان‌شد و آن آخرین منزلی است که پیشگامان عامه (محبوبین از حق تعالی) عقب ماندگان از خاصه را در آن دیدار می‌کنند (و به آنان می‌پیوندند) و پیش از آن غرض‌هاست برای عوض‌ها و پاداش‌ها؛ (یعنی نخستین منزلی که به حساب می‌آید و ارزشمند است، منزل محبت است). (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

قیصری معتقد است وصال به حضرت حق فقط از طریق عنایت ازلی اوست و این توجه و عنایت حق است که در بنده‌اش جذب و سپس عشق و محبتی ایجاد می‌کند که ثمره آن سکر در بدایات مسیر است و طی مدارج قرب و سپس نیل به مقام وصال نیز با مرکب همین حبیبی است که تخم آن در باطن سالک جاذب نهاده شده و به دست انسان کامل آبیاری و پرورانده می‌شود و با قدوم او به مقصود نائل می‌شود: "هذا السكر نتیجه المحبة، وهي نتیجه الجذبة، وهي نتیجه التوفيق والعناية، فلا مدخل للكسب فيها" (قیصری، ۱۳۸۱: ۹)

وی در ادامه درباره سالک مجذوب توضیح می‌دهد که جذب و کشش و حب آن‌ها ثمره سلوک و مجاهدتشان است: "هذا حال المحبوبين لا حال المحبين، فان انجذابهم انما هو بعد السلوك والمجاهدة" (همان)

پس بدون مرکب محبت قوس صعود را غایتی در پی نخواهد بود. از گروه محبوبین باشی یا در زمره محبین باشی، اوست که بنده‌اش را با نام و یاد خود آشنای می‌سازد، بذر محبت خویش را در دل او می‌کارد و کششی در او ایجاد می‌کند که از غفلت بیدار شود و با تمام توان به سیر و سلوک و ریاضت و به مجاهدت نفسانی دست‌بزند. اگر این کشش اولیه وجود نداشت، کوشش انسان ره به جایی نمی‌برد.

شوق و اشتیاق از احکام محبت است، شوق و آزمندی نفس، گرایش دل است به سوی غایت و امر نهایی، مراد از شوق، شدت داعیه القاب محبوب است در باطن محب و وجود آن لازم صدق محبت است. چنانکه ابو عثمان حیری می‌گوید: "شوق به حذف. محبت دو قسم است: شوق محبان صفت، به ادراک لطف و رحمت و احسان محبوب، و شوق محبان ذات به لقاء و وصال و قرب محبوب، و این شوق از غایت عزت است. چه بیشتر، طالبان رحمت حقند نه طالبان حق. صاحب‌دلی گفته است چندین هزار عبدالرحمن و عبدالرحیم و عبدالکریم بینی که یک عبدالله نبینی یعنی طالبان رحمت بسیارند و طالبان خدا کم. طالبان خدای را جنت، لقای اوست" (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

ابن عربی می‌گوید: همه خلقان را مقام شوق است و هیچ کس را مقام اشتیاق نیست و هر که در حال اشتیاق شد جایی رسد که او را نه اثر ماند و نه قرار. (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۲۵).

انواع عشق و محبت

۱- عشق و محبت ذاتی: شکی نیست که تفاوت درجات محبان منوط به تفاوت طبقات محبوبان است. هرچه کمالات محبوب بیشتر باشد، محبت نیز ارجمندتر و بلند همت‌تر است. لذا بالاترین درجه، عشق و محبت ذاتی است که نسبت به محبوب؛ یعنی حق و مطلوب مطلق در باطن پدیدمی‌آید. باطن این عشق چنان او را از خود، بی‌خود می‌کند که نه علتی برایش می‌ماند و نه توجیهی منطقی برای آن پیدامی‌کند. علامت چنین محبتی این است که صفات متقابل محبوب، چون وعد و وعید، دوری و نزدیکی، اعزاز و اذلال، هدایت و اضلال بر محب یکسان می‌شود و کشیدن مرارت آثار صفات قهر و جلال، چون کشیدن احکام صفات لطف و جمال، بر او آسان گردد.

۲- محبت اسمائی و صفاتی :

محب، بعضی از اسما و صفات محبوب را چون افضال و انعام و اعزاز و اکرام بر اضدادش اختیار کند، بدون ملاحظه وصول آثار آن‌ها به وی. اگرچه جز به ذات رفیع الدرجات او عشق ورزیدن شایسته نیست، ولیکن اگر چنانچه استعداد فرد به ظهور محبت ذاتی، وافی نباشد، باید از محبت به اسما و صفات او که به وجهی عین ذات اوست، عدول‌نکرده و باطن خود را به شائبه تعلق به افعال و آثار گرفتار نکند.

۳- محبت افعالی و آثاری:

محبت افعالی و آثاری آن است که آن اختیار و ایثار بنا بر وصول احکام و آثار آن‌ها به وی باشد. این محبت دائماً در معرض نابودی و تغییر و تبدیل شدن است، هرگاه که محبوب به صفات حمیده و افعال پسندیده که متعلق محبت محب است، تجلی کند، با همه قصد و همت خود به آن رو آورد و در آن آویزد و چون به مقابلات این صفات و افعال که موافق رضایت او نباشد تجلی‌کند، به تمامی حول و قوت خود، از آن اعراض کرده و بپرهیزد. (آل رسول، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۴۴)

در حدیث صحیح آمده که: "اذا احب الله عبده كان سمعه و بصره و یده و رجعه - چون خداوند بنده اش را دوست‌دارد، گوش و چشم و دست و پایش می‌شود" و قوای او برایش ثابت است و زایل نمی‌گردد، اگر چه کور و کر باشد، اما صفت، از پس حجاب کوری و گنگی و کری موجود است، پس او از آن جهت که محبت وود است. ثابت‌المحبت می‌باشد. این صفت را چها رحال است و هر حالی را نامی است که بدان شناخته‌می‌شود، و آن‌ها عبارتند از: هوی، ود، حب، عشق، فرود آمدن اولین در قلب است و حصولش هوی نامیده‌می‌شود، از "هوی النجم" وقتی که ستاره سقوط‌می‌کند، سپس ود است و آن عبارت است ثبات و پایداریش می‌باشد، بعد از آن حب است و آن عبارت از صفا و خلاصه آن از ارادتش می‌باشد و همواره محبوبش است. پس از آن عشق است و آن عبارت از التفات و توجهش به قلب می‌باشد (ابن عربی، ۱۳۸۸، ۲۲۲: ج ۱۵).

عشق سر بقای جهان

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

عشق لرزاند زمین را از گزاف

گر نبودی بحر عشق پاک را

کی وجودی دادمی افلاک را

(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۷۳۵، ۲۷۳۶ و ۲۷۳۹)

عشق نه تنها زیر بنای پیدایش افلاک و اساس و پایه آفرینش است؛ بلکه سر بقای عالم و آوای پیوسته هستی است. جهان هستی و آن چه در آن است، بر محور عشق و به شور و شوق عشق می چرخد. شور و شوق عشق در همه موجودات و در همه ذرات عالم و خلاصه آشنای همه انسان‌هایی است که دوست دارند انسان باشند و انسان بمانند. خواجه عبدالله انصاری گوید: اگر پرده قهر را از اصنام بی‌جان بردارند و لگام گنگی را از سر این در و دیوار و درختان فروکشند، آن قدر عجایب تسبیح و آواز تهلیل از آن‌ها می‌شنوی که از غیرت سر در نقاب خجلت خویش می‌کشی و به زبان عجز می‌گویی:

پنداشتمت که تو مرا یک تنه‌ای کی دانستم که آشنای همه‌ای

کسی به صد حيله آن مقدار سیر نتواند که عاشق در یک چشم به هم زدن، عاقل در دنیا است و عاشق در آخرت. نام عاشق تا عالم هستی در حرکت و برپاست، بر سر دیوان عشق و عنوان صحیفه او برجاست. عشق علت حیات؛ بلکه معنای حیات است. عشق سایه رحمت حق است و مایه راحت بنده. نشاط گوید:

زنده بی‌عشق کسی در همه عالم نیست وان که بی‌عشق بماند نفسی، آدم نیست

(نشاط اصفهانی، ۱۳۷۹، غزل ۳۹)

در سیر و سلوک عرفانی، عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را انسانی که مراحل و مراتب مختلف ترقی و تکامل را پیموده است، به خوبی ادراک می‌نماید. (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۲۰۲)

همه موجودات در عشق خدا سهیم‌اند، چون عشق حق بود که آسمان و زمین و دریا و عالم را به وجود آورد و این عشق در تمام ارکان هستی وجود دارد و همه موجودات عاشق خداوند و مشتاق وصل به اصل خود هستند.

عشق خداوند عالم را به وجود آورد، و انعکاسش در مخلوقات، محرک هر فعلیتی در جهان از فعالیت کوچک‌ترین ذرات تا فعالیت ستارگان و افلاک است. عشق کامل‌ترین انعکاس خود را در انسان می‌یابد، در او عشق مجازی چه بسا بار دیگر به عشق حقیقی بدل شود. (چیتیک، ۱۳۸۲: ۲۳۷)

ابن عربی در کتاب فصوص الحکم در فص ابراهیم که عنوان فص از شیدایی و سرگشتگی عاشق در قبال معشوق حکایت می‌کند، می‌گوید چون ابراهیم خلیل در دوستی و محبت حق به مرتبه افراط و اخلاص، یعنی مقام خلت رسیده بود فص به او نسبت داده شده. در اندیشه ابن عربی خلیل معنای دیگری نیز دارد. واژه خلیل مشتقی از تخلل؛ یعنی راه یافتن و سریان است و از آن جهت

ابراهیم را خلیل نامیده‌اند که صفات الهی به او راه‌یافته و در سراسر وجودش سریان پیدا کرده‌بود (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۶۵۲).

طی این مراحل جز با حب الهی و عشق، امکان‌پذیر نمی‌باشد. عشقی که خود انعکاس عشق الهی به مخلوقات است و سریان آن در مخلوقات، عشق به وصال به حق را در آن‌ها رقم‌می‌زند و این عشق عشاق را به سرمنزل معشوق راهبر است. عارف عاشق، منازل و مقامات را به قول زرین‌کوب، پله پله تا ملاقات خدا، بر پر و بال عشق طی‌می‌کند. بنا بر این عشق از ارکان اصلی عرفان اسلامی است.

شناخت و معرفت الهی

آفرینش مرهون دو مقوله محبت و معرفت است. معرفت حق تعالی و عشق به او در حد فنا، نهایت عرفان اسلامی است. اولین قدم‌های شناخت خلق از حق، در قوس صعود حاصل‌می‌گردد لذا، در قوس صعود است که حق، شاهد ثمره حب خود به شناخته‌شدن است، ظهور به کمال "حب"، در قوس نزول است که نقش‌آفرینی خالق است و کشف این حب، در قوس صعود و نقش‌آفرینی مخلوق است که تنها از راه معرفت و شناخت حاصل‌می‌گردد. ابن عربی درباره معرفت الهی می‌گوید: اولاً، انسان هرگز نمی‌تواند به معرفت الهی بدون مراعات و شناخت مرتبه عالم دست یابد، ثانیاً، او معرفت عالم را به معرفت نفس گره می‌زند و حتی می‌توان گفت آن‌ها را یکی می‌داند، زیرا خداوند، عالم را نیز مانند انسان بر صورت خودش آفریده‌است، چرا عارف برای رسیدن به هدف غایی خود (معرفت خدا) باید از "شناخت عالم" عبور کند؟ معرفت به واسطه عالم شرط لازم است نه شرط کافی ابن عربی عالم را به‌مثابه "سایه" نسبت به خداوند می‌داند. وی نتیجه سایه بودن عالم برای خداوند را در جنبه معرفت‌شناسی اینگونه بیان‌می‌کند: از عالم شناخته‌نمی‌شود، مگر به میزانی که از سایه‌ها شناخته‌می‌شود و از حضرت حق نیز ناشناخته‌می‌ماند به اندازه‌ای که از شخصی که آن سایه از او است، ناشناخته‌می‌ماند. پس از آن حیث که عالم سایه حضرت حق است، حضرت حق شناخته‌می‌شود. (عبدالعلی نژاد، ۱۴۰۰: ۱۸۶-۱۶۱) بنابراین، کمال جذب به حق در قوس نزول، خلق جوهره "انسان کامل" است و کمال عینی آن جذب و ظهور آن جوهره، در قوس صعود و گذر از راه معرفت و رسیدن به ظاهر و باطن انسان کامل، یعنی لحظه مبعوث‌شدن انبیاء و اولیاء الهی می‌باشد. اما قدر این جذب را دانستن و راه معرفت را پیمودن با عنایت حق و حب اوست که با کوشش از سر صدق مخلوق، امید به حاصل‌شدن دارد.

غایت حرکت حبی در سیر نزول و صعود

غایت حرکت حبی خداوند است. اما از آن‌جاکه این حرکت دو جنبه دارد: سیر نزولی و سیر صعودی، عارفان تعبیرات مختلفی از غایت هر یک از این دو جنبه دارند.

۱- غایت حرکت حبی در سیر نزولی

در عرفان ابن عربی از غایت خداوند در حرکت حبی که سبب آفرینش عالم شد تعبیراتی بیان می‌کنند که مهم‌ترین این تعبیرات عبارتند از: عشق، ظهور و اظهار و پیدایش انسان کامل. عشق را می‌توان هم در سیر نزولی و هم در سیر صعودی، غایت حرکت حبی دانست. پیش از این بیان شد که خداوند اصل وجود است، از طرفی عارفان عشق را نیز اصل وجود می‌دانند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که به باور ایشان خداوند، عشق است از این‌رو، هم‌چنان که خداوند غایت حرکت حبی است، عشق را هم می‌توان غایت این حرکت دانست. (شجاری، مختاری ۱۳۹۶: ۱۱۸-۱۰۱)

عوامل کلی که پیروان ابن عربی با اصطلاح "حضرات خمس" از آن یاد می‌کنند، نتیجه "نکاحات خمس" بنا بر حدیث کنز غایت قصوی از آفرینش، شناخته شدن گنج مخفی است و از آن جایی که انسان کامل تنها مخلوقی است که می‌تواند مظهر تام و اتم اسما و صفات الهی باشد و تمامی کمالات حق تعالی را یک‌باره به منصفه ظهور برساند. با توجه به آیه ۷۲ سوره احزاب، انسان تنها موجودی است که می‌تواند به غایت حب الهی، یعنی به کمال حقیقت عشق برسد و بار امانت حق را که شناخت حب اوست، به دوش کشد.

عموم صاحب‌دلان و عرفا امانت الهی را عشق می‌دانند، همان که آسمان‌ها و زمین سرباز زدند و انسان به همت آن را بر دوش کشید. نسفی گوید: "ای درویش آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند، جمله ابا کردند و قبول نکردند و آدمی قبول کرد، آن امانت عشق است. پیر هرات نیز در کشف الاسرار، مراد از امانت را محبت و معرفت و عشق دانسته، که محبت و معرفت هر دو از انوار عشقند. نجم الدین رازی امانت را مطلق معرفت می‌داند: "بدان که مقصود از آفریدن موجودات وجود انسان بود و مقصود از وجود انسان معرفت بود و آنچه حق تعالی آن را امانت خواند معرفت است و قابل تحمل بار امانت انسان آمد." (ذوالفقاری، ۱۳۶۸: ۲۳)

ابن عربی امانت را صورتی می‌داند که خداوند، آدم (ع) را بر آن آفرید و به واسطه آن صورت (تجلی کامل حق)، آدمی استحقاق خلافت یافت. صورت انسانی همان نفس ناطقه‌ای است که ثمره هستی و غایت وجود است. اما از آن‌جا که گاهی در آیات قرآن و احادیث پیامبر، نفس آدمی مذمت شده است، ابن عربی آن را بر دو قسم می‌داند: یکی منسوب به عبد که همان نفس مذموم است و دیگری منسوب به حق تعالی که سری از اسرار الهی است و پیامبر (ص) با بیان "من عرفه نفس فقد عرفه ربه" به آن اشارت فرموده است. این نفس منسوب به حق تعالی، همان امانت الهی است. (شجاری، ۱۳۸۷: دوره ۵۱)

۲- غایت حرکت حبی در سیر صعودی وصال به حق است و با تعبیرات مختلفی بیان شده است که مشهورترین آن‌ها "اتحاد" و "فنا" است.

الف) اتحاد عاشق و معشوق: به یقین مقصود عارفان از اتحاد عاشق و معشوق، اتحاد دو موجود نیست. زیرا بنابر "وحدت وجود" اعتقاد به این نوع اتحاد، گمراهی است. زیرا فقط خداوند موجود است و جز او، باطل محض است. (شبستری، ۱۳۷۱: ۸۵)

آدمی در این عالم که حجاب است، خود را موجودی مستقل می‌پندارد، اما با حرکت حبی و در سلوکی عاشقانه می‌تواند حجاب خودی را کنار نهد و به مقام اتحاد رسد، یعنی دریابد که جز حق، موجودی نیست:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۳۶)

ب) فنای عاشق در معشوق: عارفان معمولاً غایت سلوک عاشقانه را "فنا فی الله" می‌دانند. ابن عربی بر این باور است که "فنا" اگر به معنای فانی شدن یک موجود در وجود دیگر باشد، اعتقادی شرک‌آلود است (فرغانی ۱۱۳۵-: ۳۶۹-۳۷). زیرا فنا در این معنی، پس از اثبات وجود است و اثبات وجود برای غیر خداوند، شرک بر خداوند، تعالی است. بنابر "وحدت وجود"، مقصود از فنا، فانی کردن خود موهوم و یافتن "خود حقیقی" است.

ج) نیل به مقام انسان کامل: از آنجاکه سالک عاشق با حرکت حبی و از روی عشق جز به اوامر معشوق عمل نمی‌کند، غایت سلوک عاشقانه این است که ذات معشوق عین ذات عاشق و ذات عاشق عین ذات معشوق گردد و این سعادت عظمایی است که هدف سالک الی الله می‌باشد و ظهورش در انسان کامل محقق می‌گردد.

نتیجه‌گیری

در عرفان اسلامی اصولاً علت آفرینش جهان نه سود بردن خالق از آفرینش جهان است و نه بهره‌رساندن به مخلوق، بلکه سبب اصلی آفرینش، حب تعالی به اظهار کمال است. خداوند متعال بر اساس حب ذات، این عالم را ایجاد کرد و جدای از بهشت و جهنم، ذات فیاض الهی چنین اراده کرد که جهان خلق شود. تمامی آفرینش و هستی در عالم و حتی بعثت رسل به خاطر همین حرکت حبی ایجاد و به سبب حب الهی به کمالات ایجاد شده‌اند، و هر پدیده‌ای در جست و جوی کمال نهایی خویش است. هر موجودی جزئی جدامانده از حقیقت خود است که برآیند تمام تحرکاتش "یافتن اصل و حقیقت خویش" خواهد بود. با توجه به حدیث قدسی "کنت کنزاً مخفی...." که حب ذاتی حق تعالی به خویش و میل او به شناخته شدن عالم را ایجاد کرد، در قوس صعود هم همین "شناخت" می‌تواند عامل و بنای حرکت قرار گیرد، زیرا "معرفت" تنها در سیر صعودی امکان‌پذیر است نه نزولی. سیر نزول گراییدن از اطلاق به تقیید است و پشت سر نهادن هر مرتبه بر تعینات، حدود و قیود می‌افزاید و حجاب‌ها روند افزایشی دارد و تا این حجاب‌ها ننگسند، "معرفت" ناشدنی می‌نماید.

با این دیدگاه قوس نزول مقدمه‌ای برای صعود و این دو، پیش‌درآمدی بر معرفت‌اند. حقیقت این است که جنبش صعودی نیز همانند تکاپوی نزولی، مصداق حرکت حبی است. همان حبی که به آفرینش انجامید، بازگشت را نیز فراهم می‌آورد. هر موجودی جوای کمال خویش است و مرتبه پایین‌تر، خواهان مرتبه بالاتر از خود. همین حب به کمال و شوق به اصل خویش عامل نیرومند حرکت صعودی همه پدیده‌ها و حوادث هستی است. بنا براین موضوع و غایت حرکت حبی هم در سیر نزول و هم در سیر صعود خداوند است. در سیر نزول ظهور خداوند تا معرفت به او و کمالاتش حاصل‌آید و در قوس صعود حصول معرفت به کمالاتش تا وصال به او و فنا حاصل‌آید و این معرفت و وصال جز به واسطه عشقی که حق تعالی در نهاد تک تک ذرات عالم به ودیعه گذاشته ممکن نیست.

عشق در قوس صعود، شوق وافر درونی برای یکی بودن با کل است. میل باطنی برای فناشدن در وحدانیت. منشأ عشق در ما، جدایی است. ما از منشأ خود جدا شده‌ایم. این جدایی باعث پیدایش میل و اشتیاق در ما برای بازگشت به کل و یکی شدن با آن می‌شود. درحقیقت، قوس نزول را عشق رقم می‌زند و قوس صعود را نیز عشق. حق، عشق است، اما در قوس نزول معشوقی باطنی است و عاشقی آشکار و ظاهر. چراکه عاشق عاشق شناخته‌شدن است و در قوس صعود، عاشقی باطنی و معشوقی آشکار و ظاهر است، چرا که شروع مسیر شناخته‌شدنش در قوس صعود است و نهایت این امر از اول تا آخر، حقیقتی است به نام عشق. چراکه حق، در هر لحظه همان عاشق است و هم معشوق. عاشقی او، نهایت کثرت را نتیجه می‌دهد و معشوقی او نهایت وحدت را و آنچه در کمال قوس صعود ادراک می‌شود این است "که یکی هست و هیچ نیست جز او... وحده لا اله الا هو" بنابراین عشق و حب هم طریق و هم مرکب دو قوس نزول و صعود است و هم در عالی‌ترین مرتبه، غایت هر دو قوس.

همچنین باید گفت ظهور عشق در قوس نزول تنها در انسان کامل محقق است که قابلیت اظهار تمام کمالات الهی را کامل و جامع دارد، و در قوس صعود نیز اتحاد و فنای عاشق و معشوق، لذا ظهور تام عشق، تنها در انسان کامل حاصل می‌شود.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن (ترجمه الهی قمشه ۳ ای)
- ۲- صحیفه سجاده، ۱۳۸۱، خط و ترجمه محسن محمودزاده، تهران: نشر محمد.
- ۳- آل رسول، سوسن، ۱۳۸۳، عرفان جامی در مجموعه آثارش، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- ابن عربی، محی الدین، ۱۳۹۵، کشف المعنی عن سراسمائه الحسنی، ترجمه و شرح علی زمانی قمشه ۳ ای، قم، آیت اشراق.
- ۵- _____، ۱۳۸۵، فصوص الحکم، ترجمه محمدعلی موحد، صمد موحد، تهران، نشر کارنامه.
- ۶- _____، ۱۳۸۸، فتوحات مکیه، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی، مقامات اسماء حسنا، ج ۱۵ تهران، مولی.
- ۷- _____، ۱۳۸۵، حجاب هستی، ترجمه و توضیح: گل بابا سعیدی، تهران، زوار.
- ۸- _____، ۱۳۸۸، فتوحات مکیه، جلد ۱۵، باب ۵۵۸، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی، تهران، مولا.
- ۹- انصاری، عبدالله، ۱۳۸۷، شرح منازل السائرین، بر اساس شرح عبدالرزاق کاشانی، نگارش علی شیروانی، قم آیت اشراق.
- ۱۰- انصاری، قاسم، ۱۳۷۰، مبانی عرفان و تصوف، تهران: کتابخانه طهور.
- ۱۱- چتیک، ویلیام، ۱۳۸۲، راه عرفانی عشق (تعالیم معنوی مولوی) تهران، پیکان.
- ۱۲- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۸۶ تهران، نشر معیار علم.
- ۱۳- ذوالفقاری، حسن، ۱۳۶۸، امانت الهی در اندیشه عرفانی، کیهان اندیشه، شماره ۲۳.
- ۱۴- سجادی، جعفر، ۱۳۹۳، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۵- شجاری، مرتضی، مختاری، فریاسادات ۱۳۹۶، «حرکت حبی و غایت آن از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا»، پژوهشنامه عرفان، شماره ۷، ص. ۷۲.
- ۱۶- صدرالدین محمد شیرازی، ۱۳۵۴، المبدأ والمعاد، به کوشش جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۷- طباطبایی، فاطمه، ۱۳۸۰ ش، سخن عشق، انتشارات پژوهشکده ی امام خمینی.
- ۱۸- عباسی، فاطمه، ۱۳۹۰، «حرکت حبی در آفرینش و رابطه آن با نفس رحمانی حق»، پژوهشنامه آریان، شماره نهم.
- ۱۹- عباسی، مریم، ۱۳۹۱، «حب الهی در قرآن».
- ۲۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۵۵ ش، تذکره الاولیاء، تهران، انتشارات زوار.

- ۲۱- عطاری، عباس، ۱۳۸۷، عشق باز هم عشق (زندگی پر ماجرای مولوی) تهران، چاپ دوم، انتشارات آسیم.
- ۲۲- علی پور، محمدحسن، ۱۳۸۸، "حرکت حبی و انسان کامل"، هفت آسمان، شماره ۴۲، صص ۵۷-۸۲.
- ۲۳- عقیفی، ابوالعلاء، ۱۳۹۶، فصوص الحکم و مکتب ابن عربی (شرح فصوص)، ترجمه محمدجواد گوهری، تهران، روزنه.
- ۲۴- غراب، محمود محمودی، ۱۳۸۵، عشق و عرفان از دیدگاه ابن عربی، ترجمه سیدمحمد رادمنش، تهران، جامی .
- ۲۵- قیصری، داوود بن محمود، ۱۳۸۱، رسائل قیصری، تهران، چاپ دوم، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۲۶- کاکایی، رحمانی، ۱۳۹۴ "چیستی عشق الهی در قوس صعود از دیدگاه ابن عربی"، اندیشه دینی، شماره ۵۶.
- ۲۷- لک علی آبادی، محمد، ۱۳۹۷، کیش مهر (شرح کلمات عرفانی، اخلاقی علامه طباطبایی)، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).
- ۲۸- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۸۶، مثنوی معنوی، چاپ ۱۵، تهران، طلوع .
- ۳۰- نشاط اصفهانی، عبدالوهاب، ۱۳۷۹، دیوان، تهران: نگاه..
- ۳۱- یثربی، سیدیحیی، ۱۳۷۴، عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۳۲- یزدان پناه، سید یدالله، ۱۳۹۳، مبانی و اصول عرفان نظری، نگارش عطای انزلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره .

Received: 2022/12/31
Accepted: 2023/3/10
Vol.21/No.81/Autumn2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

The Role of Affection in Ascending Arc based on Ibn Arabi's Point of View

Fereshteh Najafi1, Monir Alsadat Pourtulami2, Susan Alerasul3*

PhD Student, Mysticism & Imam Khomeini's Thoughts, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran

Associate Professor, Department of Mysticism & Imam Khomeini's Thoughts, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. *Corresponding Author, poortolami@kiau.ac.ir

Professor, Department of Mysticism & Imam Khomeini's Thoughts, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran

Abstract

The role of affection for his recognition is movement from plurality to the unity in ascending arc for recurrence to the God, after determinability and plurality in descending arc. In ascending arc the intrinsic role is played by affection and the outward role is played by recognition and knowledge of the creature. In fact, the God transverses the ascending arc with his affection in the inward of the creature. The perfection of the creation attractions in descending arc is the perfect human. This article, studies on the relation of God affection for recognition and the ultimate of divine affection in ascending arc using analytical descriptive method, in order to answer to this question: "How divine affection can be the main factor for reaching to the inexistence in God (Fana-fi-Allah), and existence by God (Bagha-be-Allah) according to Ibn-Arabi?" and finally, reaches to this result that the ultimate of the descending and ascending arcs can be realized in the perfect human and by him. In the light of affection, the love and affection of the exalted God to the appearance of the perfect human as the full and fullest manifestation of his names and attributes is the ultimate of the affection movement in descending arc too; So the unity and inexistence in God; that its sole way is the real affection of the full human, is explained as the ultimate of this movement is ascending trend. Thus, the love is the way and the ultimate of two descending and ascending arcs, too.

Keywords: Divine Affection, Ascending Arc, Descending Arc, Ibn Arabi, Perfect Human.